

ضرورت تفسیر قانون اساسی در پرتو ویژگی‌های این قانون

عباسعلی کدخدایی^{۱*}، محمد بهادری جهرمی^۲

چکیده

نگرانی‌های تاریخی از نقض تفکیک قوا، سوءاستفاده از صلاحیت تفسیر قانون و ادعای جامع و مانع بودن قوانین موضوعه، موجب تردیدهایی در به رسمیت شناختن تأسیس تفسیر قانون و به ویژه تفسیر قانون اساسی شده است تا جایی که برخی به نفی مطلق صلاحیت تفسیر قانون از سوی هر مرجعی غیر از قانون‌گذار معتقد شده‌اند. تأمل در واقعیات عرصه عملی اجرای قانون اساسی نشان می‌دهد صرف نظر از وجود ابهام، اجمال و تعارض در نصوص قانون اساسی و نواقص طبیعی این قانون، وجود برخی ویژگی‌های خاص در قانون اساسی، موجب ضرورت، اهمیت و لزوم مضاعف و متمایز تفسیر این قانون نسبت به سایر قوانین و مقررات در نظام حقوقی است. کلی بودن، انتزاعی بودن، ثبات و صبغه اخلاقی مفاد قانون اساسی در کنار جایگاه و کارکرد ویژه این قانون، از جمله این ویژگی‌های خاص است. به این موارد باید فقر منابع و ادبیات حقوق اساسی را نسبت به ادبیات تخصصی سایر شاخه‌های دانش حقوق افزود.

کلیدواژگان

انتزاعی بودن قانون اساسی، تفسیر، ثبات قانون اساسی، صبغه اخلاقی قانون اساسی، ضرورت تفسیر، قانون اساسی، کلی بودن قانون اساسی.

۱. استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول).

۲. دکتری حقوق عمومی، پردیس فارابی، دانشگاه تهران.

مقدمه

تفسیر قانون اساسی، از مهم‌ترین تأسیسات حقوقی در نظام حقوق اساسی کشورهاست و در بسیاری از نظام‌های حقوقی، نهاد مشخصی عهده‌دار اعمال این صلاحیت شده است (هاشمی، ۱۳۹۰: ۶۲). رویکردهای گوناگونی برای مقوله تفسیر قانون اساسی طرح^۱ و نظریه‌های رقیب نقد و بررسی شده است.^۲ همچنین، روش‌های متعددی برای چگونگی انجام تفسیر قانون اساسی تعریف و تجویز شده است.^۳ با این حال، برخی اندیشمندان در نفس مشروعیت نهاد تفسیر قانون اساسی تردیدهایی ابراز داشته‌اند. این تردیدها عموماً مبتنی بر نگرانی از نقض تفکیک قوا به واسطه ورود مفسر به دایره تقنین، سوءاستفاده از صلاحیت تفسیر قانون اساسی، نقض حقوق و آزادی‌های بنیادین شهروندان و تناقض ذاتی شناسایی و پذیرش نهاد تفسیر قانون اساسی با فلسفه وضع این قانون است. از این رو، مقدم بر بحث و بررسی پیرامون رویکردها، مکاتب و روش‌های تفسیری که بسیار شیوع یافته است، لازم است ابتدا چرایی نیاز به تفسیر قانون اساسی و ضرورت آن مشخص و اثبات شود. به گفته ژوزف رز، نمی‌توان بدون پاسخ‌دادن به این سؤال که «چرا باید تفسیر کرد؟»، به این پرسش پاسخ داد که «چگونه باید تفسیر کرد؟» (Raz, 2009: 225).

تتبع در منابع حقوقی مرتبط، به‌ویژه منابع فارسی نشان از جای خالی بررسی این مهم در تحقیقات حقوق‌دانان دارد. اندک منابعی که در خصوص ضرورت تفسیر قانون وجود دارد، عموماً به بررسی ضرورت تفسیر قانون در معنای مطلق آن منحصر است و تمرکز آن‌ها بر بررسی مواضع تفسیر یعنی ابهام، اجمال، تعارض و نقص نصوص قانون است نه ضرورت تفسیر قانون. در این خصوص، علاوه بر موارد و دلایلی که مؤید لزوم و ضرورت تفسیر قانون در معنای مطلق آن است، بررسی قانون اساسی نشان از وجود ویژگی‌های خاصی در آن دارد که مبین ضرورت خاص و اهمیت ویژه تفسیر این قانون است و ضرورت تفسیر قانون اساسی را متمایز و برجسته‌تر از ضرورت و اهمیت تفسیر سایر قوانین و مقررات در نظام حقوقی می‌کند. بر این اساس، در این مقاله، ضمن بررسی اجمالی دغدغه‌ها و ادعاهای مخالفان پذیرش صلاحیت تفسیر قانون اساسی، شمایی کلی از مواردی که موجد ضرورت تفسیر قانون در معنای مطلق آن است طرح شده است، سپس دلایلی که مؤید و مبین ضرورت، اهمیت و لزوم تفسیر قانون اساسی است، به تفصیل طرح و بررسی خواهد شد. در این مقاله مثال‌ها و نمونه‌های عینی

1. For example refer to: Kaplin, W. (1990). "The Process of Constitutional Interpretation: A Synthesis of the Present and a Guide to the Future", 42 Rutgers Law Review, Vol. 42.
2. For example refer to: Huscroft, Grant & Miller, Bradley W. (Ed.) (2011). *The Challenge of Originalism Theories of Constitutional Interpretation*, Cambridge University Press.
3. For more Information, See: Lackland H. Bloom (2009). *Methods of Interpretation: How the Supreme Court Reads the Constitution*, Oxford University Press.

ویژگی‌های مورد بحث قانون اساسی، از قانون اساسی و نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران انتخاب شده‌اند.

در این خصوص شایان یادآوری است، مواردی که در این مقاله در خصوص ضرورت تفسیر قانون اساسی ذکر خواهد شد، بر ویژگی‌های خاص قانون اساسی نسبت به سایر قوانین متمرکز است و منصرف از حوزه مباحث هرمنوتیک و زبان‌شناختی و اعتقادات راجع به ابهام ذاتی متون و تفسیرپذیری آن‌هاست، زیرا این موارد به متن قانون اساسی اختصاصی ندارد.

دلایل نفی صلاحیت تفسیر قانون

بررسی نظریات گوناگون پیرامون تفسیر قانون و به‌ویژه تفسیر قانون اساسی و کاوش پیرامون مفهوم تفسیر در آرای نظریه‌پردازان و فیلسوفان حقوق، بیانگر وجود خیل عظیمی از دیدگاه‌ها پیرامون چیستی تفسیر قانون است.^۱ این دیدگاه‌ها در برخی موارد با هم تشابه دارند و در بسیاری جهات متفاوت‌اند. همچنین، غالباً دیدگاه‌هایی که در کلیات، رویکرد واحدی دارند در جزئیات بسیار متنوع و متکثرند (Colby & Smith, 2009: 244).

پیدایش، ظهور و بروز رویکردهای متعدد در خصوص تفسیر قانون و تفسیر قانون اساسی تا حدود زیادی ریشه در نقد نظریات و تئوری‌های تفسیری رقیب داشته است. منشأ‌گرایان، نظریات غیرمنشأ‌گرایانه تفسیر را نقد کرده‌اند^۲ و بالعکس.^۳ برخی برای تفسیر قانون، صرفاً بر الفاظ و عبارات قانون و قصد مقنن تکیه کرده (جعفری‌لنگرودی، ۱۳۷۲: ۱۷۱) و برخی برای رهایی از تعبد به متن قانون، رویکردهای غایی و آفرینش‌گرایانه را برگزیده‌اند (Raz, 1998: 189). برخی بر این باورند که قانون باید صرفاً همان‌گونه که در زمان تصویب ادراک شده و مقصود واضعان آن بوده است تفسیر شود (Boyce, 1998: 910) و در مقابل برخی فیلسوفان حقوق با تکیه بر استدلال‌های فلسفی، اصولاً امکان اسناد قصد به قانون‌گذار (از جمله مؤسسان قانون اساسی) را با چالش مواجه کرده‌اند (Dworkin, 1985: 47).

با این وصف یک پرسش اساسی ذهن را به خود مشغول می‌کند؛ اصولاً چرا باید قانون را

۱. برای نمونه رک: دیلمی، احمد (۱۳۸۲). *بایسته‌های تفسیر قوانین*، چاپ اول، قم: انتشارات دانشگاه قم و قیاسی، جلال‌الدین (۱۳۷۹). *روش تفسیر قوانین کیفری*، چاپ اول، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

2. see for example: Goldsworthy, Jeffrey (2003). "Raz On Constitutional Interpretation", *Law and Philosophy*, Vol. 22, No. 2, 167-193.

۳. برای مطالعه در این زمینه رک: جعفری، محمدحسین (۱۳۹۲). *اصول حاکم بر تفسیر قانون اساسی*، چاپ اول، ۱۶۸-۱۹۰، تهران: انتشارات مجد و آقایی طوق، مسلم (۱۳۸۶). «تأثیر نظریه تأویل گادامر بر نظریه تفسیر قانون اساسی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق عمومی، دانشگاه شهید بهشتی، ۶۳-۸۸.

تفسیر کرد؟ با توجه به این حجم از نظریات گوناگون و متفاوت که هر کدام مورد نقد جدی نظریات رقیب واقع شده است، آیا نمی شود قانون را طوری وضع و اجرا کرد که به تفسیر آن نیازی نباشد؟ به ویژه در خصوص قانون اساسی این پرسش بسیار جدی تر است، زیرا علی القاعده مرجع وضع و تفسیر قانون اساسی یکی نیست؛ مجلس مؤسسان قانون اساسی، نهادی موقتی است (هاشمی، ۱۳۸۴: ۷۴) و با تصویب قانون اساسی کار آن پایان می یابد (قاضی، ۱۳۸۳: ۱۱۳) و این واهمه وجود دارد که نهادهای متصدی تفسیر قانون اساسی که غالباً غیرانتخابی اند (Marmor, 2005: 133) با سوءاستفاده از صلاحیت خود، حقوق و آزادی های مندرج در قوانین اساسی را پایمال کنند. این نگرانی تا حدی پیش رفته است که برخی اساساً نیاز به دادرسی اساسی را نفی کرده اند (Forbath, 2006: 967-990).

نفی پذیرش نهادی حاکمیتی در مقام دادرسی اساسی با کارویژه های مشخص از جمله صلاحیت انحصاری تفسیر رسمی قانون اساسی، مبتنی بر ترس از به خطر افتادن حقوق و آزادی های بنیادین شهروندان بوده است؛ بر این اساس عده ای معتقد بودند، اگر نهادی حاکمیتی، صلاحیت صیانت از قانون اساسی و ارائه مفهوم و تفسیر رسمی آن را بر عهده داشته باشد، این مسئله موجب می شود آزادی های شهروندان در معرض خطر قرار گیرند، زیرا مفاد قانون اساسی در این حالت چیزی است که یک نهاد حاکمیتی (نهاد مفسر قانون اساسی) آن را اعلام می کند؛ «متن تفسیر شده، مفهوم دیگری جز مفهومی که مفسر برای آن قائل شده ندارد» (تروپه، ۱۳۹۰: ۱۳۰)، زیرا «معنا تا حد عمیقی وابسته به تفسیر است» (Fish, 1983: 281) و به تعبیر دورکین «فهم چیستی قانون همواره مربوط به تفسیر است» (Dworkin, 1983: 293) و در تعبیری اغراق آمیز «قانون گذار واقعی پارلمان نیست، بلکه مفسر قانون است» (تروپه، ۱۳۹۰: ۱۴۰). لذا برخی اساساً در مواجهه با این قبیل نگرانی ها، صورت مسئله را پاک و نفس صلاحیت تفسیر قانون اساسی را نفی کرده اند «جمهوری به واسطه تفسیر قانون اساسی به مخاطره می افتد و مسیر اصلی قانون اساسی با تفسیر دادگاه ها [مفسران] منحرف می گردد» (Forbath, 2006: 968).

با این مقدمه، می توان دلایل منتقدان صلاحیت تفسیر قانون را به نحو زیر برشمرد:

۱. کفایت قانون و جامع و مانع بودن آن

در مقطعی از تاریخ اساساً نیاز به تفسیر قانون انکار می شده است «گروهی به این نتیجه رسیدند که قانون منبع منحصر حقوق است و حکم تمام مسائل اجتماعی را می توان در آن جستجو کرد» (کاتوزیان، ۱۳۸۵ [الف]: ۲۸۱). «در کشور فرانسه جماعتی عقیده داشتند که ناپلئون برای جواب گویی به نیازمندی های جامعه کافی است و در این مکتب، سکوت قانون قابل پذیرش نیست» (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۸: ۳۰). لذا از این نظر بدیهی به نظر می رسد که

«هرگونه انحراف از متن قانون به صورت تفسیر آن، مخالف منظور قانون‌گذار و اصول حقوق فطری تلقی شود و ممنوع باشد» (صانعی، ۱۳۸۱: ۴۲۴). «مانند این توهم در نویسندگان قانون مدنی آلمان نیز دیده می‌شود ... قانون مدنی تهیه‌شده [در آلمان] هم از نظر شمار مواد و هم از جهت تفصیل هر ماده، بر قانون مدنی فرانسه برتری داشت، بدین‌انگیزه و امید که جامع همهٔ فروع باشد و نیازی به تفسیر در آن احساس نشود» (کاتوزیان، ۱۳۸۵ [الف]: ۲۸۲).

با بروز تحولات اجتماعی و ایجاد انواع جدیدی از روابط اجتماعی و اقتصادی که مسائل جدیدی را در عرصهٔ روابط حقوقی موجب می‌شد که حکمی برای آن‌ها در قوانین موضوعه وجود نداشت، خیلی زود نادرستی تصور جامعیت قوانین آشکار شد. درخصوص قانون اساسی نیز «تصور یک قانون اساسی ابدی و جاودانه، از کوتاه‌بینی سیاسی و عدم توجه به تحولات اجتناب‌ناپذیر زمان ناشی می‌شود» (هاشمی، ۱۳۹۰: ۵۵)، زیرا «قانون اساسی [نیز] همانند سایر قواعد هنجاری، عمدتاً ساخته و پرداختهٔ افراد و گروه‌های انسانی است [و لذا] نمی‌تواند مدعی دوام و بقایی ابدی باشد» (قاضی، ۱۳۷۱: ۴۷). امروزه نفی جامعیت قوانین موضوعه تا اندازه‌ای بدیهی جلوه می‌کند که «برخی نظریه‌های حقوقی ادعا می‌کنند قانون لزوماً ناقص است» (Raz, 2009: 224).

لذا باید برای حل این مشکل یعنی تحول دائمی روابط و نیازهای اجتماعی و دگرگونی مستمر آن چاره‌ای اندیشید. اصلاح و تکمیل دائمی قوانین، از اولین راهکارهایی بوده است که به ذهن برخی رسید. این مسئله تاحدی در اندیشهٔ حقوق دانان جدی بود که در اواخر قرن هجدهم میلادی نیاز به تفسیر در فرانسه انکار می‌شد و در صورتی که مواردی پیش می‌آمد که قضات نمی‌توانستند با استناد به ظاهر مواد قانونی حکم مسائل و دعاوی خاص را پیدا کنند، دیوان کشور مسئله را برای جلب نظر و أخذ تصمیم به قوهٔ مقننه می‌فرستاد (Stone, 1964: 213). با توجه به کثرت بروز چنین مواردی و گستردگی مسائلی که در عرصهٔ روابط بین شهروندان متصور است، پیشنهاد استعلام از قانون‌گذار برای یافتن پاسخ تک‌تک موارد مستحدث، راهکاری به‌غایت ساده‌اندیشانه و دور از عرصهٔ واقعیات اجتماعی است. اشکال چنین نظری درخصوص قانون اساسی که غالباً فرایند اصلاح پیچیده‌ای دارد، پررنگ‌تر است.

۲. پرهیز از نقض تفکیک قوا

طرح نظریهٔ تفکیک قوا نیز در منع مجریان از تفسیر قانون مزید بر علت شد، زیرا فرض بر آن بود تفسیر قانون بخشی از فرایند تقنین است و لذا مختص پارلمان؛ «قضات نمی‌توانند در کارکرد تقنینی مشارکت کنند» (Stone Sweet, 2003: 2744). مونتسکیو درخصوص نفی صلاحیت قضات در تفسیر قانون تصریح می‌کند: «... قضات نمی‌توانند شدت یا سختی قانون را تعدیل کنند. آنان فقط زبان قانون هستند، در چنین صورتی برای تعدیل قانون، مداخلهٔ هیئت

تقنینیه لازم است چه آنکه اختیار تفسیر قانون و یا تعدیل آن مختص قوه مقننه است و فقط او حق دارد قانون را به نفع قانون تعدیل کند» (منتسکیو، ۱۳۹۲: ۴۰۴). راهکار پیشنهادی مونتسکیو نیز عملاً همان شیوه‌ای است که دیوان فرانسه در قرن هجدهم در پیش گرفته بود که دلیل ناکارآمدی آن ذکر شد.

۳. پرهیز از سوءاستفاده مفسر از صلاحیت تفسیر قانون

ترس از سوءاستفاده احتمالی مفسران از صلاحیت تفسیر قانون نیز دلیل دیگری بود که به اندیشه منع تفسیر قوانین دامن می‌زد. حقوق دانان و مقنین بعد از انقلاب فرانسه که از بی‌رویگی و اعمال نظرهای شخصی قضات در تفسیر قوانین، پیش از انقلاب فرانسه خاطره خوشی نداشتند، می‌کوشیدند تا در اجرای مقررات و قوانین، ضوابط معین و مشخصی را در همه حال بر روابط افراد حاکم کنند (کاتوزیان، ۱۳۸۵ [ب]: ۲۲۰). اگر قرار بود مفسر قانون به میل خود تفسیر و تعبیر خاصی از قوانین به عمل آورد و به اختیار خود از متن قوانین انحراف جوید امکان سوءاستفاده از قدرت قوت می‌گرفت و یکی از اهداف اصلی انقلاب فرانسه یعنی تأمین عدالت و تساوی در مقابل قانون عملی نمی‌شد (صانعی، ۱۳۸۱: ۴۲۴). امروزه نیز یکی از انتقاداتی که به برخی تئوری‌های تفسیری از سوی نظریات رقیب وارد می‌شود این ادعاست که در پرتو برخی نظریات، به‌ویژه برخی رویکردها، غیرمنشأگرایانه تفسیر قانون اساسی، مفسران به جای تفسیر قانون اساسی اقدام به تقنین می‌کنند «قضات قانون اساسی، بیشتر قانون اساسی را می‌سازند تا اینکه آن را تفسیر کنند» (Balkin, 2013: 641). در این خصوص باید گفت سازوکار کنترل سوءاستفاده از صلاحیت تفسیر در عرصه نظری، روش‌مند کردن فرایند تفسیر در بعد شکلی و ترسیم چارچوب‌های حقوقی در بعد مادی است نه نقی صلاحیت تفسیر.

۴. اعتقاد به جامعیت حقوق فطری و انعکاس این حقوق در قوانین موضوعه

علاوه بر این موارد، گسترش اعتقاد به حقوق فطری نیز، موجبی بود برای نداشتن احساس نیاز به تفسیر قانون. در قرون هجدهم و نوزدهم میلادی نظریه حقوق فطری در اروپا رواج گسترده‌ای داشت (ساکت، ۱۳۷۰: ۱۵۶-۱۶۱) و فرض بسیاری از حقوق دانان این بود که حقوق فطری که برای همه افراد و جوامع، ابدی و تغییرناپذیر تلقی می‌شد، کاملاً مشخص و معین است و قانون‌گذار می‌تواند با مطالعه درباره ماهیت وجودی انسان و نیازهای اجتماعی او این حقوق را کشف کند و لذا مجالی برای تفسیر قانون وجود نخواهد داشت (صانعی، ۱۳۸۱: ۴۲۴)، «ولی تجربه‌های تاریخی نشان داد که این ادعا گزافه است، قانون‌گذار، هرچه دقیق و دورنگر باشد، نمی‌تواند تمام مسائلی را که مردم در زندگی اجتماعی خود با آن روبه‌رو هستند

پیش‌بینی کند» (کاتوزیان، ۱۳۸۵ [ب]: ۲۱۲). حتی اگر قانون در زمان وضع، جامع و رافع مشکلات و نیازهای عصر خود باشد، تضمینی وجود ندارد که جامعیت فرضی قانون همیشگی باشد. «بر فرض که قانون‌گذار توان احاطه بر همه روابط پیچیده اجتماعی را در زمان خاص داشته باشد، با زنجیر قانون نمی‌توان این توده زنده و متحرک را در بند کشید و در مقطعی از زمان محبوس کرد» (کاتوزیان، ۱۳۸۵ [ب]: ۲۱۳). «متن قانون اساسی نیز مانند کلیه قاعده‌گذاری‌های حقوقی پاسخگوی نیازهای مقطعی جوامع سیاسی است» (قاضی، ۱۳۷۱: ۴۷).

۵. ضرورت تفسیر قانون در معنای عام

انتظار پاسخ به نیازهای متکثر، متفاوت و روزافزون حادث در عرصه روابط اجتماعی و حقوقی، صرفاً و انحصاراً از سوی قانون‌گذار، انتظار نابه‌جایی است. قانون‌گذار توان این را ندارد که به تمامی پرسش‌هایی را که در عرصه اجرای قوانین مطرح می‌شود پاسخی دائمی و آنی بدهد. تجربه تاریخی نظام‌های مختلف حقوقی این موضوع را به اثبات رسانده است «وضع قوانین تازه گاه ضروری است، ولی اعتماد و تکیه بر آن راه‌حل مطلوبی نیست؛ قوه مقننه قادر نیست پایه‌پای دگرگونی‌ها حرکت کند. ماشین قانون‌گذاری مدت‌ها پس از وقوع حادثه به‌صرافت می‌افتد و باز هم نمی‌تواند این بار سنگین را به مقصد برساند» (کاتوزیان، ۱۳۸۵ [ب]: ۲۱۳). علاوه بر لزوم پاسخ‌گویی نظام حقوقی به نیازهای متکثر و متغیر اجتماعی، حقوق‌دانان موارد دیگری را نیز در خصوص چرایی نیاز به تفسیر قانون مطرح کرده‌اند که مبین لزوم و ضرورت تفسیر قانون در معنای عام آن است. مواردی همچون پیشرفت تمدن و مقتضیات سیاسی، تغییر اقتضائات اقتصادی، ضرورت فصل خصومت، تغییر در ادبیات و سبک نگارش قانون، وجود الفاظ نامناسب در قانون و اهمال قانون‌گذار از آن جمله‌اند.^۱

دلایل ضرورت تفسیر قانون اساسی

تمامی موارد ذکر شده همان‌گونه که مبین لزوم تفسیر قانون در معنای عام آن هستند، می‌توانند مؤید ضرورت تفسیر قانون اساسی نیز تلقی شوند. برای مثال، همان‌گونه که ضرورت

۱. ر.ک: دیلمی، احمد (۱۳۸۲). *بایسته‌های تفسیر قوانین*، چاپ اول، ۱۲-۱۵، قم: انتشارات دانشگاه قم؛ کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۵). *فلسفه حقوق*، چاپ سوم، جلد دوم، ۲۱۲-۲۱۵، تهران: شرکت سهامی انتشار؛ دوپاکیه، کلود (۱۳۳۲). *مقدمه تئوری کلی و فلسفه حقوق*، ترجمه طباطبایی، چاپ اول، ۲۶۷، تهران و علی محمد و کالینوسکی (۱۳۷۳). *تفسیر حقوق*، ترجمه حسن حبیبی (بخشی از کتاب منطق حقوقی و انفورماتیک حقوقی)، چاپ اول، ۲۹-۳۰، تهران: نشر اطلاعات.

فصل خصومت در خصوص دعاوی اشخاص، ایجاب می‌کند که حکم قضیه مطروحه در هر شرایطی ولو نقص و اجمال قوانین، استنباط و صادر شود،^۱ در خصوص قانون اساسی نیز چنانچه برای مثال ابهامی در خصوص صلاحیت داشتن یا نداشتن یکی از قوا نسبت به انجام امری حادث یا چگونگی روابط میان نهادهای اساسی در موضوع معینی محل مناقشه شود، این موارد شأن تفسیر قانون اساسی دارند و مستلزم تفسیر این قانون‌اند. اما آنچه در نگارش این سطور مدنظر و کانون توجه است، مواردی و رای موضوعات ذکر شده است. در ادامه دلایلی را بیان می‌کنیم که اگرچه صرفاً به موضوع ضرورت و اهمیت تفسیر قانون اساسی اختصاص ندارند و در خصوص ضرورت تفسیر قوانین عادی نیز کم‌وبیش صادق‌اند، اما وجه غالب آن‌ها تأیید ضرورت و اهمیت تفسیر قانون اساسی است و مؤیدی است بر لزوم تفسیر این قانون.

پیش از بررسی دلایل ضرورت و لزوم تفسیر قانون اساسی ذکر این نکته ضروری است که مقصود از «دلایل ضرورت تفسیر قانون اساسی» در این مقال، متفاوت از موضوع «مواضع تفسیر قانون اساسی» است. مواردی همچون ابهام، اجمال و تعارض نصوص قانون اساسی و نقص و سکوت این قانون، مواضع تفسیر قانون اساسی را تشکیل می‌دهند که ممکن است ناشی از استعمال الفاظ مشترک، اشتباه و اهمال قانون‌گذار و مواردی از این قبیل باشند. حتی ممکن است مواردی که موجد ضرورت تفسیر قانون اساسی‌اند، موجد ابهام و اجمال مفاد قانون اساسی شوند که در هر صورت بررسی مواضع تفسیر قانون اساسی، موضوعی متفاوت از بررسی دلایل ضرورت تفسیر این قانون است.

کلی بودن قانون اساسی

هر چند در نظریه‌های معتقد به مفهوم ماهوی قانون، ویژگی‌های ذاتی و عرضی برای قانون در معنای مطلق آن ترسیم می‌شود که «کلی بودن» نیز یکی از این ویژگی‌های قانون به معنای عام آن است،^۲ اما اولاً اندیشه پذیرش مفهوم شکلی قانون، اندیشه مهجوری نیست^۳ و بر این مبنا، صرف تصویب مقرر از سوی مرجع صلاحیت‌دار است که لباس قانون به یک حکم، قاعده یا متن می‌پوشاند صرف نظر از اینکه آن قاعده یا حکم، کلی باشد یا جزئی. ثانیاً رویه عملی در

۱. اصل صد و شصت و هفتم قانون اساسی و ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹.

۲. برای نمونه رک: راسخ، محمد (۱۳۸۴). «ویژگی‌های ذاتی و عرضی قانون»، مجله مجلس و پژوهش، سال سیزدهم، شماره ۵۱، ۱۸-۲۰.

۳. مثال بارز نمود مفهوم شکلی قانون در نظام حقوقی ایران، تعریف سیاست‌های کلی نظام در مقررات نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام است که در تبصره ماده یک آن، مصوب ۱۳۸۴/۳/۲۱، سیاست‌های کلی نظام چنین تعریف شده است: «سیاست‌های کلی نظام، سیاست‌هایی است که از سوی مقام معظم رهبری به موجب بند ۱ از اصل ۱۱۰ قانون اساسی تعیین می‌شود».

نظام قانون‌گذاری نشان می‌دهد بسیاری قوانین عادی وجود دارند که مفاد آن‌ها نه تنها کلی نیست، بلکه در بردارنده موضوعات بسیار جزئی و موردی‌اند و ثالثاً در مقام مقایسه درجه و میزان کلی بودن میان مفاد قانون اساسی و سایر قوانین، نوعاً اصول قانون اساسی از کلیت بیشتری نسبت به قوانین عادی برخوردارند؛ «قانون اساسی، تنها قواعد بنیادی و استخوان‌بندی و چارچوب کلی را تبیین و ترسیم می‌کند و حتی الامکان از پرداختن به جزئیات اجتناب می‌کند، ذکر جزئیات در شأن قانون اساسی نیست» (زرنگ، ۱۳۸۴: ۳۴).

حتی شاید بتوان گفت یکی از دلایلی که در بسیاری از نظام‌های حقوقی، مفاد قانون اساسی بر خلاف قوانین عادی که متشکل از مواد و تبصره‌ها هستند، ذیل «اصول»^۱ طبقه‌بندی می‌شوند، نمود و اثر ویژگی کلی بودن مفاد قانون اساسی است.

از سوی دیگر، اصول یا مواد تشکیل‌دهنده قانون اساسی در بردارنده قواعدی کلی است که مبانی و ارزش‌های حاکم بر نظام سیاسی کشور را بیان می‌کند و به عبارتی مضمون قانون اساسی، غالباً مضمونی اخلاقی و سیاسی است. از این رو، امکان دست‌یافتن به فروع و دقایق امور در آن کمتر است (جعفری‌ندوشن، ۱۳۸۵: ۹۲). شناسایی و پذیرش اصل عدم صلاحیت در حقوق عمومی به منزله ذکر تمام صلاحیت‌های نهادهای اساسی با جزئیات آن در قانون اساسی نیست. قانون اساسی غالباً به مهم‌ترین موارد اشاره می‌کند نه تمام آن‌ها.^۲

در تأیید این مدعا در خصوص قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می‌توان به موضوع صلاحیت‌های رئیس‌جمهور اشاره کرد، با اینکه صلاحیت‌های مهم رئیس‌جمهور از قبیل ریاست بر هیئت وزیران،^۳ صلاحیت انتخاب و عزل وزیران،^۴ تعیین خط‌مشی دولت با همکاری وزیران،^۵ مسئولیت امور برنامه و بودجه و امور اداری و استخدامی کشور^۶ و تعیین معاون برای انجام وظایف قانونی^۷ در قانون اساسی تصریح شده است. ذکر این موارد به معنی انحصار وظایف و اختیارات رئیس‌جمهور به این موارد نبوده و ممکن است در قوانین عادی یا سایر منابع حقوقی - از قبیل عرف حقوقی و مصوبات سایر مراجع تقنینی - نیز وظایفی برای رئیس‌جمهور

1. Principles.

۲. یکی از رؤسای قدیمی دیوان عالی آمریکا در قرن نوزدهم، قاضی جان مارشال که دوره سی و چهار ساله ریاست او بر دیوان عالی به دوره مارشال معروف است بر این ویژگی قانون اساسی بسیار تأکید می‌کند، ر.ک:

Ellis, E. Richard (2005). *McCulluch v. Maryland* in Oxford Companion to the Supreme Court of United States, Edited by Kermit L. Hall, James W. Ely, Jr. and Joel B. Grossman, Oxford University Press, p. 623.

۳. صدر اصل صد و سی و چهارم قانون اساسی.

۴. اصول صد و سی و سوم و صد و سی و ششم قانون اساسی.

۵. اصل صد و سی و چهارم قانون اساسی.

۶. اصل صد و بیست و ششم قانون اساسی.

۷. اصل صد و بیست و چهارم قانون اساسی.

تعیین شود.^۱ اصل صد و بیست و دوم قانون اساسی در این زمینه تصریح می‌کند: «رئیس جمهور در حدود وظایف و اختیاراتی که به موجب قانون اساسی و یا قوانین عادی به عهده دارد، در برابر ملت و رهبر و مجلس شورای اسلامی مسئول است». می‌توان از مفاد اصل شصتم (صلاحیت اعمال قوه مجریه)، بند دوم اصل هشتاد و نهم (صلاحیت مدیریت قوه مجریه و اداره امور اجرایی کشور) و اصل صد و سیزدهم (صلاحیت ریاست قوه مجریه غیر از مواردی که مستقیماً به رهبری مربوط می‌شود) نیز در این استدلال بهره گرفت.

با این وصف، بدیهی است تطبیق مفاد کلی قانون اساسی بر مصادیق جزئی که باید براساس مفاد قانون اساسی تنظیم و تنسیق شوند، امری است که در بسیاری موارد، مستلزم تفسیر قانون اساسی است و ضرورت تفسیر قانون اساسی را در این مقال، متمایز یا به تعبیر دقیق‌تر؛ پررنگ‌تر از تفسیر قانون در معنای عام آن می‌کند.

البته شایان یادآوری است، اولاً تمامی اصول قانون اساسی کلی نیستند و ثانیاً اصول کلی این قانون نیز واجد درجات متفاوتی از وصف کلیت‌اند. در واقع «کلی بودن مفاد قانون اساسی» از نوع «کلی مشکک» است نه «کلی متواطی»، زیرا کلی بودن اصول قانون اساسی دارای درجات مختلفی است و همه اصول کلی این قانون به میزان یکسانی از وصف کلیت برخوردار نیستند.

برای مثال، براساس اصل صد و بیستم قانون اساسی در خصوص انتخابات ریاست جمهوری «هرگاه در فاصله ده روز پیش از رأی‌گیری، یکی از نامزدهایی که صلاحیت او طبق این قانون احراز شده فوت کند، انتخابات به مدت دو هفته به تأخیر می‌افتد. اگر در فاصله دور نخست و دور دوم نیز یکی از دو نفر حائز اکثریت دور نخست فوت کند، مهلت انتخابات برای دو هفته تمدید می‌شود». همان‌گونه که پیداست، مفاد قانون اساسی در خصوص زمان به تأخیر افتادن انتخابات در فروضی که در این اصل مطرح شده است، امری است جزئی که میزان آن دقیقاً از سوی قانون اساسی تعیین شده است. در مقابل برای مثال، توجه به مفاد اصل دوم قانون اساسی - برای مثال لزوم «استفاده از علوم و فنون و تجارب پیشرفته بشری و تلاش در پیشبرد آن‌ها» به‌منزله یکی از راه‌های تأمین قسط و عدل و استقلال و همبستگی ملی - و عمده بندهای اصل سوم قانون اساسی بیانگر درجه بالایی از کلیت است و اعمال بسیاری از آن موارد در عمل سؤالات و ابهامات فراوانی پیش‌روی مجری قانون اساسی قرار خواهد داد که تفسیر قانون اساسی در این موارد، راه‌گشا خواهد بود.

نکته دیگر در این خصوص آنکه «کلی بودن» قانون اساسی با توجه به جایگاه، کارکرد و نقش این قانون در نظام حقوقی، امر مذبوم نیست، زیرا اقتضای قانونی که در رأس سلسله‌مراتب هنجارهای نظام حقوقی قرار دارد و باید در خصوص جهت‌گیری قوانین و مقررات

۱. قانون تعیین حدود وظایف و اختیارات و مسئولیت‌های ریاست جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۶۵/۸/۲۲ در این زمینه قابل اشاره است.

متعدد در حوزه‌های مختلف ارائه طریق کند (قاضی، ۱۳۷۵: ۱۰۹)، در بسیاری موارد، طرح موضوعات، به صورت کلی است.

شهید بهشتی نایب‌رئیس مجلس بررسی نهایی قانون اساسی در جلسه بیست و دوم این مجلس در اشاره به همین موضوع می‌گوید: «سؤال این است که آیا ما در این اصل می‌توانیم و موظف هستیم نکاتی را که باید در جای خودش مشخص شود در اینجا مشخص کنیم یا نه؟ به عبارت دیگر، اگر اینجا چیز مطلق یا مجملی باشد که تقیید و تفصیل و تبیین آن در جای خودش می‌آید، این کار مطابق اصول قانون‌نویسی است و رمز اینکه ما در ادله فقهی اطلاقات داریم همین است، زیرا همیشه نمی‌شود مسائل را با جمیع تفصیل آن گفت والا اطلاقات و عمومات و یا اجمال‌ها در ادله فقهی باید لغو باشد. پس معلوم می‌شود که در سیستم قانون‌گذاری و بیان قوانین نمی‌شود همه چیز را در همه جا با تمام خصوصیات بیان کرد. اگر این اجمال و یا اطلاق و یا مسائل دیگر با مسائل آینده منافات دارد آقایان می‌توانید سؤال بفرمایید [تا اطلاق احیاناً نابه‌جا اصلاح شود در غیر این صورت اشکالی به ذکر احکام مطلق وارد نیست]» (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، جلد ۱: ۵۶۴).

«هر چقدر اصول قانون اساسی جزئی‌تر باشد، تنش‌ها و اختلافات اجرایی بیشتر می‌شود. برعکس، هر چقدر اصول، کلی‌تر باشند، امکان ارائه برداشت‌های مختلف بیشتر می‌شود و گروه‌های ذی‌نفع می‌توانند با هم تعامل بهتری داشته باشند» (Marmor, 2005: 143). البته صدق گزاره اخیر در صورتی است که هدف و مطلوب گروه‌های سیاسی و مصادر قدرت عمومی، همکاری و تعامل با یکدیگر در جهت انجام بهینه امور عمومی و حل مشکلات باشد نه توسعه دایره شمول قدرت و صلاحیت خود. دکتر جعفری‌لنگرودی در خصوص وجود و ذکر مباحث کلی در قوانین و حسن و عیب این امر می‌گوید: «عبارات ... عادتاً یا غالباً یله و فراگیر کلی و [مطلق و عام] از کار درمی‌آیند، این وضع هم حسن دارد و هم عیب؛ برای مفسران قانون که حسن نیت داشته باشند، استناد به این گونه عبارات مایه جبران کمبود حجم قانون در برابر نیازمندی‌های روزافزون است. اما نقص کار آنجا روشن می‌شود که معیارهای استناد به این گونه عبارات یله و فراگیر مجهول باشد» (جعفری‌لنگرودی، ۱۳۶۱: ۱۲۳۳).

انتزاعی بودن مفاد قانون اساسی

برخلاف کارکرد عموم قوانین عادی که بنا به تعریف، هریک عهده‌دار بیان احکام لازم‌الاجرا در خصوص موضوع یا موضوعات معین و تبیین ضوابط دقیق و منجز در خصوص موضوعات مشخص عینی هستند،^۱ یکی از ویژگی‌های قانون اساسی وفور مطالب شعارگونه، آرمانی و

۱. فردریک هگل، فیلسوف آلمانی در این خصوص از تعبیر «معین بودن قانون» استفاده می‌کند. در دیدگاه او هر

انتزاعی در آن است (Aharon, 2005: 372). وجود سطح بالایی از انتزاع در مفاد قانون اساسی، معلول دلایل متعددی است از جمله اینکه قانون اساسی بیانی است از توافقات ملی، بدیهی است هرچه مفاهیم مندرج در این سند عینی‌تر باشد، حصول پذیرش همگانی برای آن دشوارتر خواهد بود. همچنین، قانون اساسی درصدد ترسیم ارزش‌های بنیادین کشور است که قرار است بنا بر ماهیت باثبات این قانون -نسبت به سایر قوانین- برای زمان نسبتاً طولانی، در عرصه عمومی، مورد عمل و اتباع همگان قرار گیرد.^۱ بر این اساس، کاربرست مفاهیم انتزاعی در متن قانون اساسی، می‌تواند مشوق اجماع سلیقه‌های گوناگون فکری و سیاسی در کشور پیرامون قانون اساسی باشد و ثبات طولانی‌تر این قانون را موجب شود. مضمون اخلاقی و سیاسی قوانین اساسی نیز در کنار ویژگی کلی بودن این قانون، در بسیاری موارد حالت انتزاعی اصول قانون اساسی را تشدید می‌کند.

از سوی دیگر، با وجود این موضوع -انتزاعی بودن بسیاری از مفاد قانون اساسی- ماهیت قانون اساسی، ماهیت ارشادی یا نمادین نیست، بلکه قانون اساسی در رأس سلسله‌مراتب هنجارهای حقوقی قرار دارد و مفهوم «هنجار» در علم حقوق واضح است. بنابراین، اعمال و کاربرست مفاد قانون اساسی با لحاظ ویژگی انتزاعی بودن بسیاری از اصول آن، بسیار بیش از اعمال مفاد قوانین دیگر نیازمند تفسیر خواهد بود تا بتوان با این ابزار (تفسیر)، مفاد انتزاعی قانون اساسی را وارد عرصه عمل کرد و بر سریر اجرا نشانند.

برای مثال، در نظام حقوقی کشور می‌توان به اصل چهاردهم قانون اساسی اشاره کرد. مفاد این اصل مملو از مفاهیم انتزاعی است، هم در کلمات و عبارات به کاررفته در این اصل و هم در موضوع کلی آن مفاهیم و عباراتی همچون «اخلاق حسنه»، «قسط و عدل اسلامی»، «حقوق انسانی» و «توطئه و اقدام ضداسلام و جمهوری اسلامی ایران» و حکم کلی این اصل که مبین وظیفه «دولت جمهوری اسلامی ایران» از یک‌سو و «مسلمانان» از سوی دیگر است، گویای این مطلب است. بدیهی است انجام مسئولیت‌های مندرج در این اصل و تطبیق مفاهیم مندرج در آن با مصادیق خاص، بدون بهره‌گیری از تأسیس «تفسیر قانون اساسی» بسیار مشکل و مناقشه‌برانگیز خواهد بود.

وظیفه دولت جمهوری اسلامی ایران در اتخاذ «ائتلاف و اتحاد ملل اسلامی» به‌منزله سیاست کلی خود و لزوم کوشش پیگیر این دولت در جهت تحقق بخشیدن وحدت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان اسلام با توجه به اینکه «همه مسلمانان یک امت‌اند» که در اصل

قدر قانون معین‌تر باشد، محتوای آن به‌صورتی که هست اجرایشدن‌تر خواهد بود. ر.ک: هگل، گئورگ ویلهلم (۱۳۷۸). *عناصر فلسفه حق*، ترجمه مهبد ایرانی، چاپ اول، ۳۵۹، تهران: نشر پروین.

۱. برای مطالعه درخصوص تأثیر عنصر زمان در مشروعیت قانون اساسی و تفسیر این قانون ر.ک: Rubinfeld, Jed (2001). *Freedom and Time: A Theory of Constitutional Self-Government*, Yale University Press.

یازدهم قانون اساسی بدان تصریح شده است، مثال دیگری است که غلظت مفاهیم انتزاعی در قانون اساسی را نمایان می‌کند.

همچنین، برای شاهد مثالی دیگر در این خصوص می‌توان به مفاد اصل صد و پنجاه و چهارم اشاره کرد که براساس آن «جمهوری اسلامی سعادت انسان در کل جامعه بشری را آرمان خود می‌داند و استقلال و آزادی و حکومت حق و عدل را حق همه مردم جهان می‌شناسد. بنابراین ... از مبارزه حق طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان حمایت می‌کند».

ثبات قانون اساسی

این ویژگی قانون اساسی نیز همچون دو ویژگی پیشین، به قانون اساسی اختصاص ندارد و در خصوص سایر قوانین نیز کم‌وبیش صدق می‌کند، اما همانند دو ویژگی «کلی» و «انتزاعی» بودن، «ثبات قانون» نیز در خصوص قانون اساسی هم نمود بیشتر و هم اهمیت والاتری دارد. «قوانین عادی نیز به نوعی کلیت و دوام و ثبات نیازمندند، لکن استثنا و تخصیص‌های مکرر در قوانین عادی امری اجتناب‌ناپذیر است که در مورد قانون اساسی هرگز قابل صدق نمی‌تواند باشد» (عمیدزنجانی، ۱۳۸۷: ۵۳). یکی از دسته‌بندی‌های رایج از انواع قانون اساسی، تقسیم قوانین اساسی به «قوانین اساسی سخت»^۱ و «قوانین اساسی نرم»^۲ است.^۳ سخت‌بودن قانون اساسی به این معناست که فرایند تجدیدنظر و بازنگری در آن با تشریفات خاص و غالباً دشواری مواجه است به گونه‌ای که نمی‌توان در عمل به صورت مداوم و مکرر و با فاصله‌های زمانی کوتاه نسبت به ایجاد تغییرات در قانون اساسی اقدام کرد (اردان، ۱۳۸۹: ۱۱۴).

سخت‌بودن نیز همانند کلی بودن، اصولاً حسن قانون اساسی است تا به این سبب، از ایجاد تغییرات مداوم در قانون اساسی که مبین آرمان‌ها و حقوق بنیادین مردم و ترسیم‌کننده شاکله نظام سیاسی است به واسطه سلیقه‌های متکثر گروه‌های سیاسی که قدرت را به دست می‌گیرند پیشگیری شود و پاسخ و عکس‌العمل نظام حقوقی در قبال رفتار اتباع خود، باثبات و قابل پیش‌بینی باشد. «طبیعت قواعد حقوق اساسی، دوام و استمرار را می‌طلبد» (عمیدزنجانی، ۱۳۸۷: ۵۲). بر این مبنا، عمده نظام‌های حقوقی، واجد قانون اساسی سخت‌اند (Boyce, 1998: 931) و تشریفات بازنگری در قانون اساسی در بیشتر کشورها متفاوت از آیین تجدیدنظر در قوانین عادی است (Dixon, 2011: 96).

1. Rigid Constitution.

2. Flexible Constitution.

۳. برای نمونه رک: عمیدزنجانی، عباسعلی (۱۳۸۷). *مبانی حقوق اساسی*، چاپ اول، ۸۹-۹۱، تهران: مجد و قاضی، سیدابوالفضل (۱۳۸۳). *حقوق اساسی و نهادهای سیاسی*، چاپ دوازدهم، ۱۰۹، تهران: میزان.

ثبات قانون اساسی، در کنار گستردگی و پیچیدگی روزافزون مسائل و مقتضیات عرصه عمومی، منشأ تشدید نیاز به تفسیر این قانون به نسبت سایر اسناد و متون قانونی و مؤید ضرورت دو چندان تفسیر قانون اساسی است. «وقتی قانون ثابت شد، تطبیق آن با بنیادهای جدید جامعه باید به وسیله تفسیر انجام شود و همین ثبات، نقش تفسیر قانون اساسی را فوق العاده زیاد می کند» (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۳۳۲).

صبغة اخلاقی قانون اساسی

برخلاف عموم قوانین عادی، قوانین اساسی عموماً دربردارنده موضوعات واجد صبغة اخلاقی اند تا جایی که داشتن «مضمون اخلاقی»^۱ به منزله یکی از خصوصیات عمده قوانین اساسی نام برده شده است (Marmor, 2005: 143). امکان بروز تبدل معنا و مفهوم، در مسائل و موضوعات اخلاقی به مراتب بیشتر از موضوعات عینی و جزئی است. ممکن است مفاهیم اخلاقی از قبیل عدالت، انصاف، اخلاق حسنه، حقوق انسانی و امثال این موارد که به کرات در قوانین اساسی -از جمله قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران- استعمال شده اند، در زمان های مختلف دچار تغییرات یا انحرافات معنایی شوند و از آنجا که خود اخلاق، مسئله ای متفق علیه نیست، ممکن است وضعیت اصول قانون اساسی را نیز به عدم تعیین دچار کند (آقایی طوق، در دست انتشار: ۱۵).

اهمیت و ضرورت تفسیر درخصوص چنین موضوعاتی که در بسیاری موارد واجد صبغة عمیق اخلاقی اند، به مراتب بیش از سایر هنجارهای بعضاً خشک و بی روح حقوقی است.

۱. رشد نیافتن منابع و ادبیات حقوق اساسی

با توجه به نوپا و جوان بودن رشته حقوق اساسی (قاضی، ۱۳۸۳: ۲۹-۳۳) به ویژه در ایران، در قیاس با سایر شاخه های دانش حقوق، منابع حقوق اساسی در قیاس با منابع سایر گرایش ها و شعبه های علم حقوق از جمله حقوق خصوصی و حقوق کیفری، حجم بسیار کمتری دارد. پیشینه مفصل، گسترده، عمیق و درخشان مباحث فقه خصوصی و جزایی در قیاس با منابع مختصر و سطحی تر فقه عمومی و حکومتی در ادبیات فقهی موجود در مذهب امامیه نیز صرف نظر از چرایی آن، بر شدت و ابعاد این مسئله (قلت منابع حقوق عمومی) می افزاید.

از آنجا که گسترش مباحث علمی و نظریه ها درخصوص موضوعات تخصصی و فراگیر شدن ادبیات تخصصی در هر علمی، از موجبات تقویت مفاهیم درباره مسائل و موضوعات آن علم

1. Moral content.

است، طبیعتاً در نقطهٔ مقابل، قلت منابع علمی در موضوع حقوق اساسی، دلیل دیگری است که مقولهٔ تفسیر در این عرصه را واجد اهمیت بیشتری نسبت به سایر عرصه‌ها و شاخه‌های علم حقوق می‌کند.

ناآشنایی با مسائل کاربردی و عینی حقوق اساسی در جمهوری اسلامی ایران و غرق شدن در مطالعات نظری بدون توجه به مسائل عینی و بومی در عرصهٔ حقوق اساسی حتی در میان دانش‌آموختگان و استادان این شاخه از حقوق نیز سریان دارد. برای مثال، یکی از استادان دانشگاه، در مقام نقد نظارت استصوابی شورای نگهبان بر انتخابات با اشاره به نظریهٔ تفسیری شمارهٔ ۱۲۳۴ مورخ ۱۳۷۰/۳/۱ که براساس آن «نظارت مذکور در اصل ۹۹ قانون اساسی استصوابی است و شامل تمام مراحل اجرایی انتخابات از جمله تأیید و رد صلاحیت کاندیدها می‌شود»، در کتابی می‌نویسد: «نظریهٔ پیش‌گفته اختیارات نظارتی شورای نگهبان را گسترش کیفی داده است... این اختلاط میان نظارت و اعمال اختیار یا ترکیب مقام ناظر و عامل، نظارت استصوابی نام گرفته است و به نظر نمی‌رسد به هیچ وجه منطقی بتوان آن را با لفظ و روح قانون اساسی منطبق ساخت... هیچ ایرادی ندارد که این اقدام و اختیارات ناشی از آن به شورای نگهبان سپرده شود، ولی چنین تصمیمی نیازمند یک مبنای قانونی در قانون اساسی است... بی‌شک چنین مبنایی در قانون اساسی موجود نیست...» (راسخ، ۱۳۸۸: ۱۰۳-۱۰۴).
مروری کوتاه بر قانون اساسی و مقدمهٔ آن علاوه بر اینکه مبین ضرورت تصدیق مناصب سیاسی از جمله نمایندگی مجلس، ریاست جمهوری و حتی رهبری از سوی اشخاص واجد شرایط قانونی است^۱ حداقل در خصوص انتخابات ریاست جمهوری به‌منزلهٔ انتخابات مربوط به تعیین «عالی‌ترین مقام رسمی کشور پس از رهبری»^۲ در قانون اساسی نه یک بار، بلکه دو بار و نه به صورت ضمنی، تصریح شده است که احراز وجود شرایط قانونی نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری از حیث دارا بودن شرایطی که در قانون اساسی آمده است ضرورت دارد^۳ و در بند (۹) اصل صد و دهم قانون اساسی، این وظیفه یعنی احراز صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری، صراحتاً و منجزاً بر عهدهٔ شورای نگهبان قرار داده شده است. براساس بند یادشده «... صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری از جهت دارا بودن شرایطی که در این قانون می‌آید، باید قبل از انتخابات به تأیید شورای نگهبان و در دورهٔ اول به تأیید رهبری برسد».

ترجمه‌محور بودن بسیاری از مطالعات حوزهٔ حقوق اساسی و فلسفهٔ حقوق نیز عاملی است که به‌واسطهٔ قطع ارتباط مسائل کاربردی و عینی عرصهٔ حقوق اساسی با مطالعات نظری، تجرید

۱. در مقدمهٔ قانون اساسی می‌خوانیم «در ایجاد نهادها و بنیادهای سیاسی... براساس تلقی مکتبی، صالحان عهده‌دار حکومت و ادارهٔ مملکت می‌گردند» (إِنَّ الْأَرْضَ يَرُثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ).

۲. اصل صد و سیزدهم قانون اساسی.

۳. بند (۹) اصل صد و دهم و اصل صد و بیستم قانون اساسی.

مفاهیم را تشدید کرده است و از این جهت بر ابهامات مفهومی در حوزه حقوق اساسی می‌افزاید، امری که فی‌نفسه ضرورت مضاعف تفسیر قانون اساسی را به دنبال دارد. قطع ارتباط مفاهیم و مسائل نظری، با جهان عمل و خارج، تجرید مفاهیم را به دنبال خواهد داشت و مفاهیم مجرد، علمی تلقی نمی‌شوند (جعفری‌لنگرودی، ۱۳۶۱، جلد ۳: ۱۲۰۲).

بسیاری از رساله‌ها و مقالات مرتبط با حوزه تفسیر قانون اساسی مملو است از ترجمه مقالات و کتب انگلیسی در خصوص کلیات و ابعاد نظری موضوع تفسیر قانون اساسی، نقل قول‌های تاریخی متعدد از اعضای جدید و قدیمی دیوان عالی آمریکا حتی مربوط به قرون هجدهم و نوزدهم میلادی، مباحث زبان‌شناختی، هرمنوتیک و

ناگفته پیداست که تحقیق در مبادی نظری موضوعات علمی، امری لازم و ضروری برای تحقیق و پژوهش است و ترجمه و استفاده از دانش دیگران نیز قطعاً بر عمق علمی موضوعات افزوده است و ضمن بهره‌گیری از تجربه دیگران، مانع صرف وقت و انرژی برای انجام تحقیقات تکراری می‌شود، اما اگر مطلوب نهایی از انجام چنین پژوهش‌هایی، استفاده عملی از آن‌ها در مقام تفسیر قانون اساسی باشد، نباید فقط به ترجمه و مطالعات نظری بسنده کرد، بلکه باید نتیجه این تحقیقات در مقام بررسی موضوعات عینی به کار گرفته شود.

دکتر جعفری‌لنگرودی در نقد این بلیه در علوم (تجریدگرایی و شیفتگی به ترجمه) می‌گوید: «شیفتگی ترجمه‌کنندگان ... از مرز دوستی علم به مرز عشق رسید و از عالم بیداری به عالم خواب، سرایت کرد» (جعفری‌لنگرودی، ۱۳۶۱: ۱۲۰۵) (کنایه از بی‌حاصل بودن صرف ترجمه بدون توجه به کارکرد و ارتباط مسائل انتزاعی با جهان خارج).

با این اوصاف، فربه بودن ادبیات حقوق اساسی، با بی‌نیازی به تفسیر قانون اساسی ملازمه ندارد، اما در نقطه مقابل، فقر منابع این شاخه از دانش حقوق، بدون شک بر ابهامات و اختلاف‌نظرها در عمل می‌افزاید و این مسئله نیز فی‌نفسه، ضرورت بیشتر تفسیر قانون اساسی را به دنبال خواهد داشت.

۲. جایگاه و کارکرد قانون اساسی

«نقشی که قانون اساسی در نظام حقوقی ایفا می‌کند را دیگر متون قانونی نمی‌توانند ایفا کنند» (Aharon, 2005: 371). قانون اساسی منبع و سرچشمه اختیارات قوا، مقامات و نهادهای حاکمیت است. قانون اساسی مبین حدود صلاحیت و جایگاه قوا نسبت به یکدیگر و ترسیم‌کننده حوزه اقتدارات نهادها و مقامات سیاسی است. هرگونه اختلاف برداشت از مفاد قانون اساسی، چه در حوزه احکام این قانون (شبهه حکمی) و چه در خصوص تعیین موضوعات آن (شبهه موضوعیه)، چنانچه چاره نشود، می‌تواند بستر آشفتگی و کشمکش قدرت میان نهادهای عمومی و مقامات سیاسی را فراهم آورد. قدرت سیاسی همواره آستان اختلاف‌نظرها و

نزاع‌های بی‌پایان بر سر تفسیر حوزه صلاحیت‌هاست. در عصری که در آن قانون اساسی محور تجدید بنای سیاسی است، هرگونه بی‌ثباتی در خصوص موضوعات این قانون، پیامدهای جدی به دنبال خواهد داشت (Elkins, 2009: 10).

نظری کوتاه بر دیدگاه‌های مختلف پیرامون مفاد اصل صد و سیزدهم قانون اساسی در خصوص مسئولیت رئیس جمهور نسبت به اجرای قانون اساسی،^۱ حوزه صلاحیت مجلس در اعمال تغییرات در لوایح بودجه سنواتی،^۲ راهکارهای تأمین بار مالی ناشی از طرح‌های قانونی یا تغییرات مجلس در لوایح قانونی،^۳ نوع و چگونگی نظارت شورای نگهبان بر صلاحیت نامزدهای انتخابات،^۴ تعیین حیطة تقنین و مرز آن با حیطة آیین‌نامه‌گذاری^۵ و حوزه صلاحیت رئیس جمهور بر اساس اصل صد و بیست و ششم قانون اساسی^۶ که تنها نمونه‌هایی از چالش‌های موجود در عرصه حقوق اساسی در نظام حقوقی ایران به شمار می‌روند، به‌خوبی نمایانگر اهمیت و ضرورت چاره‌جویی برای این قبیل اختلاف‌نظرها و دیدگاه‌های متکثر است. زیرا تعیین تکلیف نکردن در چنین مواردی، موجب آشفتگی و هرج و مرج در عرصه عمومی خواهد شد و آتش چنین اختلاف‌نظرهایی در صورت خاموش‌نشدن، روزبه‌روز افزون‌تر و سوزنده‌تر خواهد شد و این برخلاف مقتضای علم حقوق و فلسفه وضع قانون است که ایجاد نظم و تعیین حقوق و تکالیف تابعان، از پایه‌های آن است. چاره این قبیل موارد و آب‌آتش این اختلافات، در عالم و علم حقوق، بنا بر قاعده، تفسیر قانون اساسی است.

همچنین قانون اساسی علاوه بر بعد پیش‌گفته، در پی شناسایی و تضمین حقوق و آزادی‌های شهروندان نیز است. اصول مربوط به حقوق ملت در چالش میان دسته‌ها و احزاب سیاسی و رقابت گروه‌ها برای کسب قدرت سیاسی، همواره در معرض تعبیرهای متعدد و متفاوت

۱. ر.ک: مهرپور، حسین (۱۳۸۵) *رئیس‌جمهور و مسئولیت اجرای قانون اساسی*، مجموعه مباحث اولین، دومین و سومین همایش هیئت پیگیری و نظارت بر اجرای قانون اساسی، چاپ دوم، جلدهای اول و دوم، تهران: انتشارات اطلاعات.

۲. ر.ک: آقایی‌طوق، مسلم و همکاران (۱۳۸۹). *مرزهای تقنین و اجرا*، چاپ اول، ۱۳۱-۱۵۲، تهران: انتشارات معاونت تدوین، تنقیح و انتشار قوانین و مقررات.

۳. ر.ک: آقایی‌طوق، مسلم و همکاران (۱۳۸۹). *مرزهای تقنین و اجرا*، چاپ اول، ۷۱-۷۹، تهران: انتشارات معاونت تدوین، تنقیح و انتشار قوانین و مقررات.

۴. ر.ک: راسخ، محمد (۱۳۸۸). *نظارت و تعادل در نظام حقوق اساسی*، چاپ اول، ۱۰۲-۱۰۶، تهران: دراک.

۵. ر.ک: گرجی، علی‌اکبر و بهادری‌چهرمی، محمد (۱۳۸۸). «تفکیک قلمرو قانون از قلمرو آیین‌نامه در نظام حقوقی ایران»، *نشریه حقوق اساسی*، سال ششم، شماره ۱۲، ۹۵-۱۱۴.

۶. ر.ک: فلاح‌زاده، علی‌محمد و همکاران (۱۳۹۱). *تفکیک تقنین و اجرا: تحلیل مرزهای صلاحیت تقنینی در روابط قوای مقننه و مجریه*، چاپ اول، ۲۶۱-۲۸۵، تهران: انتشارات معاونت تدوین، تنقیح و انتشار قوانین و مقررات معاونت حقوقی ریاست جمهوری.

و استفاده‌های درست و نادرست است. ارائه نکردن تفسیر رسمی صحیح و متقن از این موارد هنگام نیاز، می‌تواند موجبات ایجاد تنش‌های اجتماعی و گسستگی ملی به جای همبستگی ملی^۱ را فراهم آورد.

البته بدیهی است، تفسیر نکردن صحیح قوانین عادی در مواقع نیاز نیز می‌تواند به بروز آشفتگی و اختلاف میان تابعان - برای مثال در محاکم دادگستری - منجر شود، اما اثر آن با آثار تفسیر و تعیین تکلیف نکردن در خصوص اختلافات ناشی از قانون اساسی قابل مقایسه نیست. تفسیر نکردن قانون اساسی در موارد لزوم، می‌تواند موجب خدشه در کلیت نظام سیاسی شود (Goldsworthy, 2007: 1).

نتیجه‌گیری

سخن در خصوص روش‌ها و مکاتب تفسیر قانون اساسی و رویکردهای تفسیر این قانون در ادبیات حقوق اساسی به‌ویژه در چند دهه اخیر، فراوان گفته شده است. ظهور و بروز بسیاری از مکاتب و نظریه‌های تفسیری شاهد این مدعا است. در عین حال انتقادات فراوانی به هریک از تئوری‌های تفسیر قانون از سوی نظریات رقیب وارد شده است. نگرانی‌ها و انتقادات از رویکردهای متفاوت تفسیری به‌گونه‌ای است که هیچ‌کدام از این نظریات از گزند تیغ تیز انتقادات دیگر نظریه‌ها در امان نبوده است. با این وصف تردید در نفس ضرورت تفسیر قانون در نگاهی سطحی، تردیدی شایسته توجه به نظر می‌رسد. سوابق تاریخی نیز مؤید وجود دیدگاه‌هایی است که اصل تأسیس تفسیر قانون را زیر سؤال برده‌اند. نگرانی‌ها از آثار سوء احتمالی تفسیر قانون، در خصوص تفسیر قانون اساسی نمود و اهمیت بیشتری دارد. با این حال تأمل در واقعیات عرصه عملی اجرای قانون اساسی نشان می‌دهد، گریزی از تفسیر این قانون برای حل و فصل مشکلات ناشی از ابهام و اجمال و تعارض و نقایص طبیعی قانون اساسی وجود ندارد. در این زمینه وجود برخی ویژگی‌ها در قانون اساسی موجب اهمیت و ضرورت مضاعف تفسیر این قانون نسبت به سایر قوانین و مقررات می‌شود. کلی بودن، انتزاعی بودن و صبغه اخلاقی بسیاری از مفاد قانون اساسی در زمره آن دسته از ویژگی‌های قانون اساسی است که موجب بروز ابهام و پیچیدگی هنگام تطبیق چنین مفادی با مصادیق عینی در عرصه عمل خواهد شد و یافتن پاسخ نظام حقوقی به چنین ابهاماتی در مسیر اجرای قانون اساسی، مستلزم تفسیر این قانون و مؤید ضرورت مضاعف تفسیر قانون اساسی نسبت به سایر اسناد حقوقی است. در کنار این موارد، جایگاه و کارکرد خاص و متمایز قانون اساسی نسبت به قوانین عادی،

۱. همبستگی ملی در درجه‌ای از اهمیت است که در اصل دوم قانون اساسی، تأمین آن به‌منزله هدف نظام جمهوری اسلامی معرفی شده است.

از آن جهت که رفع نکردن ابهامات حادث در مسیر اجرای قانون اساسی از موجبات ایجاد خلل در کلیت نظام سیاسی خواهد شد، از جمله مواردی است که مبین ضرورت، اهمیت و لزوم تفسیر قانون اساسی است. فقر ادبیات تخصصی در حوزه حقوق عمومی و حقوق اساسی نیز ایجاد مفاهمه مطلوب درباره موضوعات مندرج در قانون اساسی را مشکل کرده است و از این جهت، ضرورت تفسیر قانون اساسی در این عرصه را از ضرورت تفسیر قانون در معنای مطلق آن متمایز می‌کند.

منابع

۱. فارسی

الف) کتاب‌ها

۱. آقای طوق، مسلم، روش‌ها و قواعد تفسیر در حقوق اساسی، کتاب در دست انتشار.
۲. آقای طوق، مسلم و همکاران (۱۳۸۹). *مرزهای تقنین و اجرا*، تهران: انتشارات معاونت تدوین، تنقیح و انتشار قوانین و مقررات.
۳. تروپه، میشل (۱۳۹۰). *فلسفه حقوق*، ترجمه مرتضی کلانتریان، تهران: نشر آگه.
۴. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۶۸). *تاریخ معتزله*، تهران: نشر گنج دانش.
۵. _____ (۱۳۷۲). *ترمینولوژی حقوق*، تهران: نشر گنج دانش.
۶. _____ (۱۳۶۱). *دایره‌المعارف علوم اسلامی*، جلد سوم، منطق حقوق، تهران: نشر گنج دانش.
۷. جعفری ندوشن، علی‌اکبر (۱۳۸۵). *بررسی تطبیقی کارویژه‌های شورای نگهبان در ایران، فرانسه و آمریکا*، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۸. راسخ، محمد (۱۳۸۸). *نظارت و تعادل در نظام حقوق اساسی*، تهران: دراک.
۹. زرنگ، محمد (۱۳۸۴). *سرگذشت قانون اساسی در سه کشور ایران، فرانسه و آمریکا*، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۱۰. ساکت، محمدحسین (۱۳۷۰). *نگرشی تاریخی به فلسفه حقوق*، تهران: نشر جهان معاصر.
۱۱. صانعی، پرویز (۱۳۸۱). *حقوق و اجتماع*، تهران: انتشارات طرح نو.
۱۲. صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی (۱۳۶۴). جلد اول، تهران: نشر اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی.
۱۳. عمیدزنجانی، عباسعلی (۱۳۸۷). *مبانی حقوق اساسی*، تهران: مجد.
۱۴. فلاح‌زاده، علی محمد و همکاران (۱۳۹۱). *تفکیک تقنین و اجرا؛ تحلیل مرزهای صلاحیت تقنینی در روابط قوای مقننه و مجریه*، تهران: انتشارات معاونت تدوین، تنقیح و انتشار

- قوانین و مقررات معاونت حقوقی ریاست جمهوری.
۱۵. اردان، فیلیپ (۱۳۸۹). *نهادهای سیاسی و حقوق اساسی*، ترجمه رشید انصاریان، اهواز: انتشارات دانشگاه شهید چمران.
۱۶. قاضی، سیدابوالفضل (۱۳۸۳). *حقوق اساسی و نهادهای سیاسی*، تهران: میزان.
۱۷. قاضی، سیدابوالفضل (۱۳۷۵). *گفتارهایی در حقوق عمومی*، تهران: دادگستر.
۱۸. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۵) [ب]. *فلسفه حقوق*، جلد دوم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۹. منتسکیو، شارل دو (۱۳۹۲). *روح القوانین*، جلد اول، ترجمه علی اکبر مهتدی، تهران: امیرکبیر.
۲۰. مهرپور، حسین (۱۳۸۵). *رئیس جمهور و مسئولیت اجرای قانون اساسی*، مجموعه مباحث اولین، دومین و سومین همایش هیئت پیگیری و نظارت بر اجرای قانون اساسی، جلد اول، تهران: انتشارات اطلاعات.
۲۱. هاشمی، سیدمحمد (۱۳۸۴). *حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران*، جلد اول، تهران: میزان.
۲۲. _____ (۱۳۹۰). *حقوق اساسی و ساختارهای سیاسی*، تهران: میزان.

ب) مقالات

۲۳. راسخ، محمد (۱۳۸۴). «ویژگی‌های ذاتی و عرضی قانون»، *مجله مجلس و پژوهش*، سال سیزدهم، شماره ۵۱.
۲۴. قاضی، سیدابوالفضل (۱۳۷۱). «قانون اساسی سیر مفهوم و منطوق از دید تطبیقی»، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، شماره ۲۸.
۲۵. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۵) [الف]. «حکومت قانون و جامعه مدنی»، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، شماره ۷۳.
۲۶. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۳). «اصول منطقی حاکم بر تفسیر قانون اساسی»، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، شماره ۶۶.
۲۷. گرجی، علی اکبر و بهادری جهرمی، محمد (۱۳۸۸). «تفکیک قلمرو قانون از قلمرو آیین نامه در نظام حقوقی ایران»، *نشریه حقوق اساسی*، سال ششم، شماره ۱۲.

۲. انگلیسی

A. Book

28. Aharon, Barak (2005). *Purposive interpretation in law*, Princeton University Press.
29. Dixon, Rosalind (2011). *Constitutional amendment rules: A comparative*

- perspective*, Comparative Constitutional Law, edited by Tom Ginsburg and Rosalind Dixon, Edward Elgar Publishing.
30. Dworkin, Ronald (1983). *My Reply to Stanley Fish: Please Don't Talk About Objectivity Any More*, in W.J.T. Mitchell (ed.), *the Politics of Interpretation*, University of Chicago Press, 287-313.
 31. Dworkin, Ronald (1985). *A Matter of Principle*, Harvard University Press, Cambridge, Mass.
 32. Elkins, Zachary, Ginsburg, Tom & Melton, James (2009). *the Endurance of National Constitutions*, Cambridge University Press.
 33. Fish, Stanley (1983). *Working on the Chain Gang: Interpretation in the Law and in Literary Criticism*, in W.J.T. Mitchell (ed.), *the Politics of Interpretation*, University of Chicago Press, 271-286.
 34. Goldsworthy, Jeffery (2007). *Interpreting Constitutions; A Comparative Study*, Oxford; Oxford University Press.
 35. Marmor, Andrei (2005). *Interpretation and Legal Theory*, Second s edition, Oxford: Oregon.
 36. Raz, Joseph (1998). *On the Authority and Interpretation of Constitutions: Some Preliminaries*, in Alexander, Larry (ed.), "Constitutionalism, Philosophical Foundations", Cambridge University Press, 152- 194.
 37. Raz, Joseph (2009). *Between Authority and Interpretation: On the Theory of Law and Practical Reason*, Oxford University Press.
 38. Stone Sweet, Alec (2003). *Why Europe Rejected American Judicial Review and Why it May Not Matter*, Michigan Law Review, Yale Law School Faculty Scholarship, 2744-2780.
 39. Stone, Julius (1964). *Legal Systems and Lawyers' Reasonings*, Stanford University Press.

B. Articles

40. Balkin, Jack M. (2013). "The New Originalism And The Uses Of History", Fordham Law Review, Vol. 82.
41. Boyce, Bret (1998). "Originalism and the Fourteenth amendment", Wake Forest Law Review, Vol. 33.
42. Colby, Thomas B. & Smith, Peter J (2009). "Living Originalism", *Duke Law Journal*, vol. 59.
43. Forbath William E, (2006). "Popular Constitutionalism in the Twentieth Century: Reflections on the Dark Side, the Progressive Constitutional Imagination, and the Enduring Role of Judicial Finality in Popular Understandings of Popular Self-Rule", Chicago-Kent Law Review, Vol. 81.